



۲۰۲۰/۱۰/۰۱

حنیف رهیاب رحیمی

عقیده و دین، دین و عقیده

به پیشواز چهل و هفتمین سالروز شهادت محمد هاشم میوندوال شخصیت فرزانه و سیاستمدار مدبر کشور، بهتر دانستم نوشته ای از قلم آن بزرگمرد اندیشمند را برای نشر ارسال بدارم. مرحوم میوندوال در موارد مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مقالات متعددی نوشته و در مطبوعات وقت به نشر رسانیده است که بنابر شرایط ترور و اختناق که در دستگیری و زندانی ساختن ایشان و سایر اعضای رهبری جریان موقری دیموکرات مورد اجرا قرار گرفت، صرف اندکی از آن در دسترس است. «رهیاب رحیمی» بناءً:

*** **

محمد هاشم میوندوال

گفته بودیم که یکی از اساسات مفکوره ما دیانت و اسلامیت است. چرا باید صاحب عقیده و ایمان باشیم؟ بعضی ها میگویند این سؤال نهایت بخردانه است، چگونه میتوان بدون عقیده و ایمان باشیم؟ عده ای هستند که میگویند هیچ حرکت سیاسی در افغانستان پیشرفت نمیکند، تا با دین راه آشتی نیوید و بلکه پیشتر میروند و میگویند اگر میخواهید موفق باشید از دین حرف بزنید و آیت و حدیث بخوانید و به دین تظاهر کنید و از بی دینی احتراز کنید، تا مردم به دور شما جمع شوند. ما ازین دسته مردم نیستیم، ما دین را به خاطر عوام فریبی احترام نمی کنیم، ما میخواهیم به مردم بفهمانیم که در امور اجتماعی صاحب عقاید مشخص و معین هستیم، و میخواهیم مردم را از روی عقایدی که داریم بخود متوجه بسازیم، چگونه میتوانیم که به عقاید خود مردم را دعوت کنیم، در حالیکه تظاهر کنیم به آنچه که به آن خدا ناخواسته در حقیقت معترف نباشیم؟

مردمان دیگری خواهند گفت که به دین معتقد نباشید ولی عدم اعتقاد خود را واضح نسازید، و در برابر آن بیطرف باشید. ما این را نیز عوامفریبی میدانیم و خود را ازین صنف حساب نمی کنیم، اما به آنچه عقیده داریم میخواهیم آنرا با تمام کوشش خود طرفداری کنیم، و میخواهیم به آن شناخته شویم ما به اصول دیموکراسی موقری معتقد هستیم، لذا ما به دین و عقیده و عقیده و دین معترف هستیم، چرا؟ ما میگوییم که باید برای ملک و ملت خدمت کنیم، ملک و ملت بر ما حق دارد، باید حق آنرا ادا کنیم، باید سعی نماییم که کشور بیچاره ما به جایی برسد، باید کوشش کنیم که مردم بیچاره ما آسوده و مرفه شوند. این سعی ما باید صادقانه باشد. درین سعی افراد وطن خود را دعوت کنیم، با ما همکار و مددگار شوند. ما آنچه برای مردم خود میخواهیم، باید خود به آن عمل پیرا باشیم. از بدی و گناه و خیانت و تقلب و فریبکاری بپرهیزیم، به نیکی و از خود گذری و فداکاری و ایثار بگراییم و همه مصالح خود را قربان کنیم. همچنان همه منافع خود را قربان کنیم، و همه هستی خود را قربان کنیم. از هیچ چیز اندیشه نداشته باشیم، هر گونه ناجوانمردی ها، ظلم ها و جبر و توییح و سر زنش و زنجیر و زندان و مرگ را با پیشانی باز و افتخار قبول کنیم، برای چه؟ برای آنکه یک عقیده داریم، یک مسلک داریم، یک هدف داریم و در راه حصول آن برای هرگونه فداکاری و قربانی حاضر هستیم، برای چه؟ برای اینکه وطن بر ما حق دارد، مردم بر ما حق دارند ما یک وظیفه تاریخی داریم

که برای وطن و مردم خود خدمت کنیم، و اگر این حق را ادا نکنیم قرضدار خواهیم ماند، و شرمنده و سر افکنده خواهیم بود. باید وظیفه خود را به صداقت انجام دهیم، با فداکاری و ایثار انجام دهیم، و به صورت خستگی نا پذیر انجام دهیم و به یک عقیده راسخ انجام دهیم.

اما در مقابل پاداش ما چیست؟ آیا پاداش ما اینست که سرافکنده نمیباشیم؟ اینست که مردم خواهند گفت که ما به عقیده پابند بوده ایم؟ اینست که وطنداران از ما راضی خواهند بود؟ ملت از ما خوش خواهد بود؟ ولی آیا چقدر از اشخاصی که فکر میشود افتخارات دارند و ملت ها از آنها راضی می باشند، حقیقتاً وطن خواه و ملت خواه بودند؟ و خود خواه و جا طلب نبوده اند؟ آیا چقدر از اشخاصی که حقیقتاً بخاطر وطن و ملت جان سپردند، بخاطر ملت و وطن باقی مانده اند، و یا نامی از ایشان برده شده است؟ اشخاص زیادی خادم وطن ملت و یا یک مسلک بوده اند و جان خود را فدا کرده اند، ولی گمنام مانده اند و یا اینکه ارباب اقتدار ایشان را مانع حرص و آز خود دانسته و آنها را از بین برده اند.

میگویند وظایف ملی را باید بخاطر عزت و افتخار اولاد خود انجام دهیم، ولی چگونه میتوان اطمینان کرد که این فرزندان نام پدران خود را حفظ خواهند کرد و قابل آن خواهند بود که بنام پدر یاد شوند؟ میگویند خدمات خود را باید به خاطر رضای یک نفر بزرگ خود یا پیشوای مسلکی خود انجام دهیم. اولاً چه میدانیم که آنچه این پیشوا انجام بدهد همه درست است؟ و باز آیا میشود که رضائیت او را به صداقت و جان نثاری حاصل کرد؟ آیا همه اشخاصی که رضائیت چنین پیشوا را حاصل کرده اند در نزد او مقرب مانده اند؟ آیا همه آنها اشخاص امین و صادق و درستکار و صاحب عقیده بوده اند؟ و اگر چنین باشد آیا بالاخره هدف تمام این جان نثاری پرستش یک شخص مثل خود نیست؟ آیا او چه حق دارد و یا چه قدرتی در چنین پیشوا نهفته است که بر همه شعور و ملکات و شرائین و دل و دماغ ما حاکم باشد؟ و ما همه چیز خود را برای او بخواهیم و به اشاره او و کسب رضائیت او خود را قربان کنیم؟

نه همه اینها اساسات نا پایداری هستند هر گونه معبودی که برای بشریت بتراشید، خواه آن پیروی از یک پیشوای ژنی باشد، خواه پیروی از یک پیشوای نظامی باشد، خواه پیروی از بعضی اصطلاحات سمبولیک باشد و مردم را به نام سرزمین اجداد دیانت و یا مسلک مقدس به یکطرف بکشاند، همه آن در حقیقت یک نوع اسارت و بردگی فکری و روحی است که انسان را در لباس افتخار ظاهری قبول میکند. صحیح است که همه این نیکویی، امانت کاری فدویت به وطن علاقه و محبت و خدمت به هموطن، عشق و محبت به هموطن، عشق و محبت به ملت، نوع دوستی و بشریت دوستی، خدمت خلق و نیکوکاری به مردم، نجات مظلوم، دفع ظالم، حفظ کرامت بشری، تامین عدالت و مساوات و برادری و برابری باید به اساس یک عقیده و ایمان راسخ باشد، که این عقیده و ایمان راسخ منبع و مبدا خیر و نیکویی و راست کاری باشد. به اساس چنین عقیده است که انسان به کردار نیک، گفتار نیک و پندار نیک میپردازد. همین ایمان و همین مبدا نیکویی است، که انسان را به عقیده اینکه یک شخصیت مفید اجتماع و یک شخصیت فداکار باشد، و صاحب عقیده و مرام نیک باشد رهنمایی میکند. مفکوره اجتماعی کومک به هموع، مجادله برای خیر و بهبود، دفع شر و مفاسد که انسان را به سرحد فداکاری میرساند، به اساس یک ایمان و عقیده باطنی رهنمایی میشود این ایمان و عقیده اجتماعی را به وجود می آورد. مثلاً ما یک عقیده اجتماعی داریم که برای جامعه خود و خیر و بهبود آن در سایه دیانت مطابق به اساس ملیت به دیموکراسی و عدالت اقتصادی و یا دموکراسی مترقی معتقد هستیم. و همچنان بودند و هستند جمعیت های که در تاریخ گذشته و موجوده ملل روی مرام و هدف معین اجتماعی خود استادگی داشته و برای آن فداکاری و قربانی را متحمل شده اند. چرا آنها چنین کرده اند؟ برای اینکه یک عقیده داشته اند. بشریت از ابتدا تا امروز برای هر مرامیکه مجادله میکند، و قربانی هائیکه تا کنون داده است قسمت اعظم و تقریباً قسمت کلی آن در راه حفظ و دفاع از عقیده و یا نشر و تبلیغ یک عقیده بوده است.

پس وقتی که برای یک مبارزه اجتماعی ملی، برای خدمت گذاری به قوم و ملت و وطن و برای حصول یک قناعت معنوی وجود یک عقیده ضروری است، ضروری ترین عقیده و واقعی ترین آنها کدام است؟ بدیهیست که واقعی ترین عقیده همان است که به

فطرت بشری نزدیک باشد، و انسان همه اعمال و گفتار و پندار خود را به آن تسلیم بداند و بفهمد که در برابر جانبازی و خود گذری، به چنان مکافات و پاداشی رسیدنیست که همپایه ندارد، و این پاداش البته پاداش معنوی که لذت و افتخار آن دایمی است. این کدام پاداش است که در راه قربانی مجنونانه برای هدف خود انسان آنرا حاصل میکند؟ این کدام پاداش است که در راه خدمت به وطن و ملت به انسان میسر میگردد؟ این کدام پاداش است که برای شهید قوم و ملت میرسد؟ آیا این رضائیت هموطنان است؟ نه خیر! چونکه هر کسی برای وطن خود خدمت میکند، یکعده هموطنان به طرز و روش او ایراد داشته و آنرا جایز و معقول و مفید نمیدانند. این پاداش رضائیت یک شخص و یا یک پیشوا است؟ ولی رضائیت او که تابع احساسات، تفکرات و تمایلات بشری خود اوست، و از اشتباه عاری نیست، آیا معنای پرستش او را ندارد؟ و میتواند یک انسان عالی همت را قانع بسازد، که وطن پرستی و یا ملت پرستی و یا مسلک پرستی او محض برای حصول مسرت یک انسان مثل خود اوست؟ این پاداش، گذاشتن نام در تاریخ است؟ ولی از چقدر مردمیکه در تاریخ نام خود را ثبت کرده اند حقیقتاً در حافظه مردم باقی مانده اند و در جزه اوراق فراموش شده نرفته اند؟ شما از شخصیت های بزرگی که برای یک جامعه خدمت کرده اند چند تا را میشناسید؟ و از خدمات آنها کدام یک را بیاد دارید؟ و هم آیا این قناعت آخری برای شخصیکه هستی و زندگی خود را قربان کرده است داده میتوانید؟ آیا او که از بین ما رفته است میتواند بعد از مرگ ببیند که به یاد و بودش چه مجسمه ها بر پا کرده اند که از آن راضی و قانع گردد؟ نه خیر همه عقیده نیکویی و فضیلت و ارتکاب خیر و خدمت گذاری به خلق و احترام عقیده و فداکاری در راه آن باید برای حصول یک رضائیت اعلا و مقدسی باشد که با سیر زمان از بین نرود، که تابع حب و بغض نباشد، که تحت تاثیر موافق و مخالف واقع نگردد، که تابع تاثیرات زمان و مکان نباشد، و در زندگی و مرگ و بعد از مرگ تاثیر آن برای انسان یکسان باشد. این رضای واقعی و ابدی و این رضای بزرگ که برای حصول آن انسان اگر همه چیز خود را قربان کند هنوز هم کم است، رضای مقدس ایزد آفریدگار است که بالا ترین همه قناعت ها و همه تلاش ها و همه جستجوها است. پس ما که میخواهیم برای وطن خود قربان شویم، برای ملت خود خدمت کنیم برای عدالت و مساوات جان نثاری کنیم، از ظلم و تجاوز و دستبرد به مال ملت و مردم بپرهیزیم و بشر دوستی و نوع دوستی و ملت دوستی و از خود گذری و اعتراف حق دیگران و تسلیم حق دیگران بپردازیم برای آنست که درین کار و مرام مقدس، رضای ایزد آفریدگار را حاصل کنیم، و در برابر حصول آن همه شکنجه ها رنجها و عقوبت های جسمی و روحی را تحمل کنیم، میدانیم که پاداش ما یک پاداش دایمی و ابدی و جاویدان است و میدانیم که از طرف آن ذات آفریدگار که ما را آفریده است این وظیفه و وجیبه و راز هستی ما است، که نیکو کار باشیم و برای نیکی و مقابله با بدی مجادله کنیم، و اگر به این وظیفه نپردازیم، نزد آفریدگار خود خجل و شرمنده مانده و در الم و عذاب روحی دایمی خواهیم ماند، و این عذاب است که به بارگاه خداوندی از آن پناه می جوئیم.

پس مرام و خدمت گذاری ما و انهماک ما به آن به اساس عقیده است و اساس همه عقاید ما عقیده به خداوند است، چون عقیده به خداوند موجب دیانت است، پس ما به دین عقیده داریم، دین نه تنها عقیده ما را در باره خداوند راسخ میگرداند بلکه راه و روش زندگی عادلانه و وطنخواهانه و ملت پرورانه و نوع دوستانه را نیز به ما یاد میدهد، و درین راه برای ما قوت معنوی میدهد. ما در آغاز عنوان داریم که دین و عقیده! مطلب ما این بود که هیچ مسلکی پیروان خود را بدون اظهار این دلیل که آنها باید صاحب عقیده باشند به عقیده خود دعوت نمیکند لذا وقتی که انسان صاحب یک عقیده باشد، باید به این عقیده یک قدسیت قایل باشد و وقتی که به عقیده قدسیت قایل..... بود صحیح اینست که به یک عقیده دینی استوار باشد، دین برای یک عقیده اجتماعی ضرور است و اگر عقیده اجتماعی بدون دین و بدون در نظر داشتن رضای ایزدی پیش میرود یک سعی بی مجراست که یک هدف قدسی ندارد و دستخوش هوس میگردد و بلکه هوس میبشد، پس عقیده و دین یا دین و عقیده هر دو با هم متمم و مکمل اند، و یکی بدون دیگر مفهوم ندارد. انهماک به دین عقاید اجتماعی را از بغض و تعصب میرا میسازد، و به آن یک جهان بینی و وسعت نظر می بخشد. ازین جهت است که ما از روی یک واقعیت، دین را پشتوانه لاینفک و لایتغیر عقاید خود قبول میکنیم،

و دیانت اسلامی را به حیث رهنمای خود در عقیده به خدا، در معاملات به خلق و در اخلاق فردی و اجتماعی میدانیم. هستند کسانی که عقیده به دین را ارتجاع میدانند، آیا عقیده به دین یک فکر ارتجاعی است یا مترقی؟ قبل از دین مردم به شرک و لادینی و الحاد و خرافات می پرداختند. آیا اگر ما مردم را پس به راه های قبل از دین می بریم، خود ما یک حرکت ارتجاعی را سبب نمیشویم؟ همچنان هستند کسانی که دین را زاده او هام و خرافات و خوف و ترس بشری میدانند. ما دین را یک پشتوانه روحی و معنوی میدانیم، که انسان را از هر خوف و قید آزاد میسازد، انسان را بنده خدا میسازد، که به لطف او از همه چیز و از هر چه رنگ تعلق ببذیرد آزاد میماند و از هیچ چیز و از هیچ کس جز ذات مقدس او نمی ترسد و به ذات پاک او نیز امید لطف و کرم می داشته باشد. مردم دیگری هستند که به دین و تعلیمات و مقررات آن انگشت ایراد میگذارند، و آنرا تابع عوامل جغرافیایی و یا علم النفسی دانسته جهان شمولی آنرا رد میکنند. ما معتقد هستیم که وقتیکه به دین خدایی ایمان آوردیم، تعلیمات و مقررات آنرا نیز همچنان قبول داریم. و آنهاییکه حتی به طرفداری از دین به تعلیمات و مقررات آن فلسفه های صحی، تربیوی و یا اخلاقی میتراشند تا از دین تائید کرده باشند سعی شان را بی ضرورت میدانیم. چونکه اگر عقیده و ایمان راسخ است خود آن دلیل کافیهست که تعلیمات دینی را بپذیریم. ما به دین اسلام گرویده هستیم. دین اسلام آخر ترین و کاملترین ادیان است، که پرستش خدای یگانه، خدمت به خلق و راستی و درست کاری و اخلاق نیک اساس آن است. اساس دین اسلام اعتراف به خدا و وحدانیت او و تیرا از شرک است. قرآن کریم کتاب مسلمانان است ما به فصاحت و قدرت کلام و بلاغتی که در قرآن کریم می بینیم، و لذتی که از قرائت و سمع آن می یابیم معتقدیم که این کلام آسمانی است، و کسی مثل آنرا آورده نمیتواند. پیغمبر اسلام را از حیث وظیفه و شخصیت و اخلاق و زندگی و مجاهدت او بر گزیده خدا و یک مثال درخشان کمال آدمیت و انسانیت و مجاهدت در راه حق و عدالت می شناسیم. یک عده مردم به تعلیمات و مقررات دین ایراد خواهند داشت که با زندگی عصر نا مساعد است. ولی اصلا اسلام دینی است که انسان را برای زندگانی عصری و مترقی و پیروی از عقل سلیم مساعد و آماده میسازد. درست است که یک عده مردم همواره از عقاید پاک مؤمنین در باره دین استفاده کرده و دین را در انحصار خود نگهداشته اند، و مثلا در جهان عیسویت تا دیری ترجمه انجیل را از لاتین جواز نمیدادند، چون علوم عصری دروازه انتقاد و تفکر را برای مؤمنین باز میکرد، از نشر آن جلوگیری میکردند. ولی دین اسلام مخالف سانسور فکری است، بلکه عقل سلیم و اجماع امت را در امور علمی و اجتماعی راهنما قرار میدهد. چونکه هر قدر بشریت در علم و اجتماع پیشرفت کند به همان اندازه به عظمت ایزدی و عظمت اعتقاد به خداوند پی میرسد. همچنان، هستند کسانی که از دین به ظواهر امر ملتفت گردیده و دینداری را در نقش و سخت گیری در احتساب میدانند ما معتقد هستیم که اوامر و تعلیمات دینی از فرایض تا محرمات، همه مدارجی است که ما را به یک انضباط و دسپلین معنوی ورزیده میسازد، و چون مطلب دران نزدیکی به خداوند و کسب رضای او میباشد لهذا بنده را به خداوند نزدیک میگرداند. ولی چون بنده عاجز است و خداوند بزرگ و کریم است، فرو گذاشت و خطا و ناتوانی بنده نیز با انابت و پشیمانی بنده امید او را به کرم ایزدی فروزان میدارد. و لذا مؤمن معتقد به خدا در هیچ احوالی از خداوند غافل نمیشد. اساس دین عقیده به خداوند و در امور اجتماعی و مبارزات ملی و وطنی به خاطر رضای او از همه چیز گذشتن است، چونکه این کوشش را طوری به عمل می آوریم که میدانیم که خواسته خداوند همین است، لهذا در همه مبارزات و اعمال خود، سعی و تلاش خود، پندار و گفتار خود خداوند را حاضر و ناظر میدانیم و طوری کوشش میکنیم، که مطابق رضای او باشد نه مطابق تمایلات حسی خود ما. اینست علت و اساس مفکوره ما در باره عقیده و دیانت و اسلام. کسانی که بخاطر خداوند برای مملکت و قوم خدمت میکنند به هیچ دیده بان و پاسبانی ضرورت ندارند، که از آنها مراقبت کند، به رهنمایی ضرورت ندارند که آنها را رهنمایی کند، به مشوقی ضرورت ندارند که آنها را تشجیع کند. خود شان به شوق و عشق درونی خداجویی در راه حصول رضای او که بالاترین همه قناعت هاست همه منظورات مادی و دنیوی را از رتبه و جایداد و افتخارات فراموش میکنند، و ذات پاک او و رضائیت او و مشیت ایزدی را در نظر میداشته باشند. بنده عشق او میباشد و از هر دو جهان آزادی کمایی میکنند، و با یک روح و عشق زنده شاد کام می زیند و برای ملک و وطن و قوم خود و بندگان خدا خدمت میکنند.

و اگر این عقیده موجود نباشد، عقاید دگر این رتبه را ندارند، که برای آن یک دقیقه از حیات خود را وقف کرد. در فقدان عقیده دینی زندگی انسانها مانند زندگی گله حیوانات خواهد بود که هیچ یک از آنها ملتفت حال دیگر نبوده و اگر ملتفت هم باشند ارتباط آنها شکل و مناسبات اکل و ماکول و زورآور و کمزور را میداشته باشد که هیچ قدسیت مطلب و مطلوب دران موجود نخواهد بود، جز پهناوری زور و منطق قدرت که خدمت برای آن یک بردگی و استثمار خواهد بود و بس. پس برای خدمات وطنی و بشری باید صاحب عقیده و ایمان بود، تا قدسیت خدمات خود را بفهمیم و بدانیم که با بی عقیدگی کار ما نه مامول دارد و نه مفهوم، ما از بی عقیدگی فرار میکنیم، و به عقیده اسلامیت پناه میبریم و به آن وفادار میباشیم. بعضی دین را حربه تکفیر میسازند. نزد ما دین اسلام چراغ ایمان است که روشنی باطن، و روشنی راه و روشنی دل و دیده را سبب می شود و دنیای ما را دنیای محبت و برادری و مساوات میسازد. (پایان)



[برای مطالب دیگر این نویسنده، اینجا کلیک کنید](#)

